تحلیلی بر چندوجهی پدیده سیاسی ۷ اسفند

«امر اجتماعی» جلوتر از «تحلیل سیاسی»!

■ میکائیل دیانی ■

۷ اسفند ۹۴ بیش از آنکه نیاز به تحلیل‌های سیاسی داشته باشد، مستحق یک تبریک ملی به تمام ملت ایران است که در درجه نخست با رأی خود به جمهوری اسلامی تثبیت اقتدار سیاسی نظام را به ارمغان آوردند اما این روز و رفتار سیاسی در آن که به حق یکی از پیچیده‌ترین روزهای انتخاباتی تاریخ جمهوری اسلامی بوده، نیازمند تحلیل‌های عمیق و موشکافانه است. در این وهله اگرچه در تحلیلی نارس و ناقص از یک پدیده سیاسی پیچیده اما تلاش می‌کنیم ابعادی از این کنش سیاسی را بررسی نماییم.

۱- «حسین مرعشی» به بیانی و «وحید یامین‌پور» با لحنی دیگر پدیده انتخابات را در تهران و غیرتهران تحلیل کرده‌اند اما محصول مشترک ۲ تحلیل آن بوده است که اصلاح‌طلبان در تهران و اصولگرایان در غیر تهران موفق بوده‌اند، تهران را اصلاحات و کشور را بالنسبه اصولگرایان برده‌اند؛ با این تفاوت که اساسا در بخشی از نظام سیاسی، این چارچوب‌های اصلاح‌طلبی و اصولگرایی نبوده که کارکرد داشته است بلکه «ائتلاف‌های سیاسی» از جناحین مختلف که امروز به «نومحافظه‌کاری» مشهور است، شکل‌دهنده آناتومی سیاسی انتخابات بوده است که از این دست می‌توان به ائتلاف «هاشمی-روحانی-خاتمی-لاریجانی» اشاره کرد که به نقل از حسین مرعشی تنها «تلاشی برای ماندن در قدرت یا رسیدن به قدرت» شکل گرفته است و «حفظ وضع موجود» خواسته مشترک همه آنها بوده است.

نومحافظه‌کاری تنها یک دغدغه دارد و همه رفتارهایش معطوف به یک مساله است و آن «ماندن در قدرت» است، آن هم از مسیر عقل ابزاری. این جریان تکنوکرات هیچ دغدغه فرافنی و فراتکنیکی را اعم از دین و اخلاق در مناسبات تصمیم‌گیری خود به رسمیت نمی‌شناسد. «وبر» کنش‌های انسانی را به ۴ دسته کنش‌های معطوف به سنت، کنش‌های مربوط به عاطفه، کنش‌های معطوف به هدف و کنش‌های معطوف به ارزش تقسیم می‌کند و با تاکید روی «کنش معطوف به هدف» به‌عنوان یک کنش عقلانی، عقل ابزاری را تجلی صورت بخشیدن به چنین کنشی می‌داند. «کار عقل ابزاری در کنش معطوف به هدف ایجاد تناسب بین ابزارها و اهداف است بنابراین درباره خود اهداف به لحاظ ارزشی و اخلاقی داوری ندارد و اساسا برایش موضوعیت ندارد و فقط تحقق هدف مهم است. همچنین درباره وسایل نیز ملاحظات فنی و تکنیکی اساس است و هیچ ملاحظه فرافنی در آن مطرح نیست». این ائتلاف‌ها البته با تقلیل از مطالبات حداکثری همه اضلاع ائتلاف شکل می‌گیرد. به‌عنوان مثال «کاظم جلالی» که سابقه بیان «اعدام سران فتنه را دارد» یا «علی مطهری» که یکی از جدی‌ترین مخالفان بدحجابی و مدافعان گشت ارشاد و امر به معروف است در این ائتلاف‌ها با «محمدرضا عارف» که بزرگ‌ترین دغدغه‌اش رفع حصر سران فتنه است و «پروانه سلحشوری» که دغدغه‌اش حجاب اختیاری است، قرار می‌گیرد. این ناموزون بودن آرا به ضرر اصلاح‌طلبان و حامیان دولت و زنگ خطر دولت روحانی است که می‌تواند برای آنها پاشنه آشیلی در سال ۹۶ باشد؛ چنانکه این اولین مجلس بعد از یک دولت است که دولت در آن اقلیت محض است.

۲- نکته دیگر درباره این پدیده سیاسی معطوف به انتخابات خبرگان رهبری است. در این انتخابات هاشمی‌رفسنجانی یک سیاست‌ورزی دقیق را انجام داد و علمای اصولگرا برخلاف او - البته برخی در رودربایستی با او- دچار یک خطای استراتژیک شدند. در حقیقت در دوگانه انگلیسی-ضدانگلیسی که خواسته اصلی‌اش عدم ورود آقایان جنتی، یزدی و مصباح بود، وقتی هاشمی‌رفسنجانی ۸ عضو لیست جامعه مدرسین را در لیست خود قرار داد؛ جناح اصولگرا باید رسما اعلام می‌کرد رأی‌دهندگانش تنها به ۸ عضو غیرمشترک رأی دهند اما این کار را نکرد. مقایسه آرای افراد مشترک در لیست جامعه مدرسین و هاشمی با افرادی چون حضرات آیات جنتی، یزدی و مصباح نشان می‌دهد اگر این استراتژی کلان رأی به ۸ عضو غیرمشترک به صورت رسمی از سوی سران اصلی جریان اصولگرایی یعنی آیات یزدی و موحدی اعلام می‌شد، در آن صورت علاوه بر اینکه علمای ثلاث در بین ۱۶ نفر بودند بلکه به‌عنوان مثال آیت‌الله جنتی جزو ۶ نفر برتر می‌بود.

در این بازی اگرچه سیاست‌ورزی هاشمی بهتر بود و نابلدی سیاسی اصولگرایان و عدم جهت‌دهی رأی‌دهندگان آنها مشخص و معین است اما در نهایت نیز هاشمی از چند جهت پیروز قاطع نیست. اول آنکه مهم‌ترین گزینه‌ای که او تلاش داشت با این مدیریت آرا از راهیابی به مجلس خبرگان باز بماند [آیت‌الله جنتی] وارد مجلس خبرگان شد. ثانیا مهم‌ترین گزینه سیاسی‌اش که ریاست‌جمهوری را در اختیار دارد نفر سوم شد و در نهایت رتبه اول او هم با فاصله ۱۵ هزارتایی به نسبت نفر دوم [آیت‌الله امامی‌کاشانی] کاملا شکننده بوده است.

۳- اصولگرایان در تهران اما چه شد که به این نتیجه رسیدند؟ با توجه به اینکه «اصلاح‌طلبان» نمایندگان وضع موجود بودند و مردم بویژه در حوزه اقتصادی در نقطه مقابل وضع موجود قرار داشتند، این نکته را می‌توان در چند دلیل اجمالی بیان کرد.

الف) اصولگرایان فاقد یک چهره واحد کاریزمای سیاسی هستند و به دلیل تشتت آرا و عدم پایین آوردن مطالبات حداکثری خود از زمین سیاست حاضر به اجماع روی یک شخص که قابلیت بسیج‌کنندگی نیروها را داشته باشد، نیستند- این موضوع البته ناظر به فقدان شخصیت نیست، بلکه معطوف به عدم کم کردن سهم‌خواهی‌های هر جریان نسبت به جریان دیگر است- نتیجه‌بخش بودن این مساله را می‌توان در اجماع اصلاح‌طلبان مشاهده کرد و در سطوح پایین‌تر خود ائتلاف اصولگرایان نیز همین خاصیت را تا حدودی داشته است.

ب) اصولگرایان هنوز متوجه نشده‌اند امر سیاسی را ناظر به تحولات اجتماعی بپذیرند. اگر نگاه منطقی به شرایط و تحولات سیاسی و اجتماعی کشور داشته باشیم متوجه می‌شویم دهه ۶۰، دوران تاثیرگذاری «گروه‌های مرجع» بود. «امر سیاسی» در این دوران از «بالا به پایین» بوده و تصمیم‌گیری‌های گروه‌های مرجع بر تصمیمات توده جامعه تاثیرگذاری عمیق داشت اما بعد از دوم خرداد فضای بینابینی بین گروه‌های مرجع و توده برقرار شد و در حال حاضر با توجه به تکثر حاکم در جامعه، «امر سیاسی» پدیده‌ای از «پایین به بالا» و متاثر از «امر اجتماعی» از طریق توده به بدنه بالا [سیاستمداران] جامعه است و اساسا این پدیده‌های اجتماعی است که کنش‌های سیاسی را می‌سازد.

> **اصولگرایان هنوز متوجه نشده‌اند امر سیاسی را ناظر به تحولات اجتماعی بپذیرند. اگر نگاه منطقی به شرایط و تحولات سیاسی و اجتماعی کشور داشته باشیم متوجه می‌شویم در حال حاضر با توجه به تکثر حاکم در جامعه، «امر سیاسی» پدیده‌ای از «پایین به بالا» و متاثر از «امر اجتماعی» از طریق توده به بدنه بالا [سیاستمداران] جامعه است و اساسا این پدیده‌های اجتماعی است که کنش‌های سیاسی را می‌سازد**

پ) چینش آرای تهران نشان می‌دهد «منطق لیست واحد» کارآمد بوده است اما توزیع آرای تهران نشان می‌دهد برخلاف افزایش مشارکت سیاسی در تهران سبد آرای اصولگرایان رشدی که باید را نداشته است. این مساله ناظر بدان است که اصولگرایان نتوانسته‌اند با بدنه اجتماعی خود ارتباط بگیرند و آنها را پای صندوق‌های رأی بکشانند.

افزایش ۳۰ درصدی مشارکت در تهران در حالی است که بیشتر این افزایش معطوف به صندوق‌های شمال تهران و مختص اصلاح‌طلبان است و این در حالی است که حدود ۵۰ درصد مردم تهران در انتخابات شرکت نکردند و حداقل ۴۲ درصد رای‌دهنده‌ها لیستی رای ندادند. این رشد حدود ۳۰ درصدی مشارکت در تهران خود باعث شده است متوسط آرای فهرست اصلاح‌طلبان در تهران ۳۶/۲۳ درصد از کل آرای ماخوذه باشد. در حالی که متوسط آرای فهرست اصولگرایان، ۲۲/۷۵ درصد از کل آرای ماخوذه است. آرای فهرست اصلاح‌طلبان به طور متوسط ۱/۶ برابر آرای فهرست اصولگرایان است. با این ترکیب آرا مشخص است آرای خاموشی که حاضر نشدند پای صندوق‌های رأی بیایند مختص جنوب شهر هستند که می‌توانستند پایگاه اصلی رأی اصولگرایان باشند و آنها را پیروز رقابت تهران کنند اما عدم ارتباط‌گیری این قشر با بدنه رأی در جنوب تهران آنها را ناکام گذاشت.

به این مساله البته این موضوع را باید افزود که تلاشی نیز از سوی بدنه نخبگانی اصولگرایی برای برقراری ارتباط و انتقال مفاهیم و موضوعات مطروحه ائتلاف به بدنه جامعه صورت نگرفته است که در ادامه مبسوط‌تر بدان خواهیم پرداخت.

این چینش رأی یک نتیجه‌گیری را نیز به همراه دارد و آن عدم اقبال به دولت روحانی است. تغییر الگوی رأی‌دهی در شهر تهران- یعنی ورود جدی طبقات بالای جامعه و عدم حضور طبقات پایین جامعه که همواره بیشتر در مشارکت‌های سیاسی جمهوری اسلامی حاضر بوده‌اند- نشان می‌دهد این قشر-که اتفاقا به لحاظ کمیتی تعداد بیشتری را نیز دارند- مطالبات خود را دریافت نکرده‌اند و به‌گونه‌ای به دلیل ناکارآمدی دولت در برآورد مطالبات بویژه اقتصادی این قشر با صندوق‌ها قهر کردند؛ آنها آمدن و رأی دادن را در شرایطی که تغییری در وضع‌شان ایجاد نکند نامعقول می‌دانند.

۴- در این انتخابات با دوگانه‌ای مواجه بودیم که یک طرف از همه آرمان‌هایش کوتاه آمد و پای لیستی که مطلوب هیچ یک از طرفین مؤتلف در لیست نبود ایستاد و برای آن تمام ظرفیت خود را به کار بست اما از این طرف در بدنه اصولگرایی -اگرچه تقریبا مطالبات نه حداکثری بلکه معقول طرفین ائتلاف برآورده شده بود- اما نه موتلفین و نه بدنه تلاشی برای کسب آرای بدنه رأی خود نکردند. سینرژی اصلاح‌طلبان برای بالا بردن شور انتخاباتی و رأی به لیست کامل (۳۰+۱۶) از یک طرف و سکوت اصولگرایان و عدم تحرک بدنه اجتماعی آنها از سوی دیگر نوید شیب آرا به سمت اصلاح‌طلبان را می‌داد و این در نظرسنجی‌های ۲ روز آخر عیان بود.

۵- «صورت‌بندی‌های گفتمانی» اشاره به پیکره‌های نظام‌مند عقاید و مفاهیمی دارند که آفریننده دانش ما نسبت به جهانند. هر چیز و هر فعالیتی برای معنادار شدن باید بخشی از گفتمانی خاص باشد. این بدان معنا نیست که هر چیزی باید گفتمانی یا زبانی باشد، بلکه [منظور این است که هر کنشی] برای قابل فهم بودن، باید بخشی از چارچوب معنایی وسیع‌تری به حساب آید. آنچه در نظریه گفتمان به آن رجوع بسیار می‌شود، پس‌زمینه ذهن جامعه است، همه یک چیز را در پس‌زمینه ذهن خود و در ضمیر ناخودآگاه خود دارند اما دقیقا مختصات آن را نمی‌شناسند. گفتمان‌ها برای شکل‌گیری، به زمینه‌ها و بسترهای واقعی نیازمندند. در واقع همواره متناسب با شرایط واقعی اجتماعی، ذهنیت نسبتاً عمومی و مشترکی وجود دارد، اما این ذهنیت به صورت مجمل و پراکنده و با مقداری ناخودآگاهی در اذهان شکل گرفته است. لذا شما از طریق گفتمانی که عرضه می‌کنید، به آن فضاهای مبهم و مجمل، نظم و انسجام و خودآگاهی می‌دهید به طوری که به لحاظ اجتماعی، با طرح این گفتمان، افکار عمومی آن را دغدغه و صورت مطلوب خود می‌داند و این عبارت را بر زبان می‌آورد که «این همان چیزی است که ما می‌خواستیم».

اصلاح‌طلبان و اصولگرایان در این انتخابات در ۲ وضعیت متفاوت نسبت به چینش گفتمانی خود قرار داشتند، در طرفی اصلاح‌طلبان بودند که نظم گفتمانی خود را به صورت کامل منسجم کردند و در تهران آن را به منصه ظهور رساندند و در طرف دیگر اصولگرایان بودند که نتوانستند با بدنه گفتمان اساسا ارتباط بگیرند.

مساله مشخص درباره تهران استفاده بهینه اصلاح‌طلبان از شبکه‌های اجتماعی و در مقابل سبک سنتی چند دهه قبل اصولگرایان در رقابت انتخاباتی بوده است. ضعف در شعار، رفتارهای زورو وار که یک‌شبه تمام مفاسد را برملا می‌کند، تبلیغات گسترده خیابانی و... همه برای اصولگرایان نتیجه عکس داد اما اصلاح‌طلبان در یک سرمایه بلندمدت در فضای مجازی از یک سال پیش با راه‌اندازی کانال‌های مختلف سیاسی، طنز و حتی غیراخلاقی که اعضای بالغ بر صدهزار پیدا کرده بودند در یک هفته پایانی و به صورت دقیق‌تر در ۳ روز پایانی یک کودتای رسانه‌ای را رقم زدند.

برای آنکه این مساله برای خواننده ملموس‌تر شود به ۲ نکته اشاره می‌کنیم. در ایران تعداد کاربران تلگرام بیش از ۲۵میلیون نفر است که یک‌سوم جامعه ایرانی را شامل می‌شود که رقیب بلامنازع رسانه ملی به حساب می‌آید و پیام تصویری «تکرار می‌کنم» ظرف ۴۸ ساعت در مجموع کانال‌هایی که منتشر شده بالغ بر ۵ میلیون بار مشاهده شده است.

اصلاح‌طلبان در این منازعه سیاسی به‌خوبی فهمیده‌اند امر اجتماعی است که می‌تواند پارادایم گفتمانی آنها را درست منسجم کند و بدنه آنها را به تحریک درآورد. در این میان فضای مجازی برای آنها یک سازمان‌یافتگی غیررسمی اما منسجمی را فراهم آورده است که در اصطلاح آنها را به یک «همگان» تبدیل کرده است. همگان مانند یک اجتماع معنوی جلوه می‌کند که تأثیر متقابل اندیشه‌های هر کدام از اعضا در آن یک نوع کنش دورادور به وجود می‌آورد به عبارت دیگر افراد عضو همگان- برخلاف انبوه خلق- از لحاظ فیزیکی از یکدیگر جدا هستند ولی همبستگی آنها فقط جنبه معنوی و فکری دارد به همین سبب همگان را جمع نامجاور گویند. «گابریل تارد» پدیده همگان را یکی از آثار مطبوعات می‌شناسد اما این را امروز می‌توان به فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی اطلاق کرد.

> **با فعال شدن بدنه ایدئولوژیک جریان اصولگرایی، نحوه مواجهه با جامعه و استفاده درست از رسانه اهمیت پیدا می‌کند که باید گفت هر آنچه فهم این مساله که امروز «امر اجتماعی» جلوتر از «تحلیل‌های سیاسی» قرار دارد و نحوه مواجهه و نقطه عزیمت همه رفتارها باید از امور اجتماعی باشد نه از عینک سیاسی، نتایج بهتری حاصل می‌شود**

پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان همین «طبقه متوسط شهری» و «طبقات بالای جامعه» است که مطالبات اقتصادی کمتری داشته و بیشتر مطالبات فرهنگی دارند و مهم‌ترین خواسته‌شان کم شدن محدودیت‌های اجتماعی، رسمیت یافتن اندیویژوالیسم (اصالت فردی انسان) و آزادی‌های فردی مبتنی بر تفکر غربی است، آوردن این جریان پای کار به مراتب آسان‌تر از جریانی است که مطالبات اقتصادی داشته و در چند سال گذشته هیچ کس نتوانسته آنها را نمایندگی کند و پاسخگوی مشکلات آنها باشد؛ این جریان پایگاه گفتمانی اصولگرایان به حساب می‌آمدند اما آنها نتوانستند با این پایگاه اجتماعی ارتباط برقرار کنند.

در کنش‌های اجتماعی ۲ پایگاه ایدئولوژیک و گفتمانی وجود دارد. پایگاه ایدئولوژیک محدودتر، فعال‌تر، مستمر و بادوام‌تر است و به بدنه نخبگانی و موتور محرک یک گفتمان اطلاق می‌شود و پایگاه گفتمانی تنها به لحاظ قرابت معنایی و خواست اجتماعی با جمعیت همراه می‌شود؛ اصلاح‌طلبان هر دو پایگاه خود را به‌خوبی فعال کرده بودند. قرار جمعی برای حضور در حسینیه ارشاد، تصاویر لحظه به لحظه از حسینیه ارشاد و حضور افراد شاخص در آنجا از سوی بدنه ایدئولوژیک باعث شده بود بدنه گفتمانی این جریان عدم حضورش را نشانه عقب‌ماندگی خود احساس کند و بدین معنا تلاش کند خود را به این اجتماع برساند و در آن حضور داشته باشد و به معنای دیگر حضور خود را تثبیت کند.دولت تمام حربه‌ها برای عدم حضور این قشر را نیز خنثی کرده بود. برای مثال طبقه متوسط و مدرن جامعه که در صورت هر گونه تعطیلی به سمت خارج شهر مسافرت می‌کند، اگر قرار بود روزهای بعد از انتخابات و هنگامه شمارش آرا تعطیل باشد، از روز چهارشنبه از تهران خارج شده بود و این به معنای ریزش رأی گفتمانی اصلاحات به حساب می‌آمد و دولت با اعلام‌های مکرر در روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه که مدارس فردای انتخابات باز است این پایگاه خود را در شهر برای رأی دادن نگه داشت، اگرچه در اخبار شبانگاهی جمعه اعلام کرد مدارس شنبه تعطیل است.

برخلاف اصلاح‌طلبان که با پایگاه اجتماعی خود به‌خوبی ارتباط برقرار کردند و حضور آنها به مراتب از دوره‌های گذشته بیشتر بود، جریان اصولگرایی نتوانست بدنه گفتمانی خود را که دغدغه عدالت دارد با خود همراه کند و آن بخشی از جامعه را که اصلاح‌طلبان خود معتقدند جامعه رأی آنها نیستند و به دلایل مختلف اعم از بافت اجتماعی، فرهنگی، نگاه‌های عمیق‌تر مذهبی، مشکلات معیشتی و اقتصادی و دغدغه عدالت همواره می‌تواند سبد رأی اصولگرایی باشد را به‌راحتی از دست دادند.

چالش اصولگرایان با دولت روحانی از ۲۴ خرداد ۹۲ بیش از همه حول مساله مذاکرات و برجام بوده است و همواره دغدغه این جریان از منظر سیاسی مطرح شده، دولت نیز به مشکلات اقتصادی توجهی نداشته و این قشر از جامعه پایگاه گفتمانی عدالت را «فراموش‌شده» می‌بینند. در این میان اصولگرایان حتی برای مقابله با دولت نتوانستند از منظر و موضع این طبقه با دولت مواجه شوند و این ضعف ۲ سال گذشته آنها بود که از موضع اقتصادی و کارآمدی-که دغدغه طبقه پایین جامعه است- در مقابل دولت قرار نگرفتند تا مردم آنها را نمایندگان خود بدانند؛ این را نیز همه صحه می‌گذارند که شعار «معیشت» برای انتخابات و انتحارهای سیاسی درباره مبارزه با مفاسد اقتصادی در بزنگاه ۲ هفته مانده به انتخابات، بیشتر برای مردم جنبه نمایش انتخاباتی پیدا می‌کند تا دغدغه اجتماعی!

■ **چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما؟**

در این ورطه مهم‌ترین بحث برای اصولگرایان بازگشت به خویشتن و برقراری ارتباط عمیق با جامعه و تبدیل شدن به زبان گویا و گوش شنوای مردم در درجه اول و پالایش نیروها، جوانگرایی و میدان‌دار شدن نیروهای جوان‌تر در درجه ثانی و ادامه مسیر همگرایی بر سر نقاط مشترک است. نحوه توجه به لیست واحد نشان می‌دهد اگر در کنار اینگونه وحدت، سازوکار مناسبی نیز برای وحدت و همچنین گره خوردن با دغدغه‌های جامعه ایجاد شود می‌تواند منجر به موفقیت شود.

اصولگرایان در این بازی در ۳ سطح نیاز به تحرک دارند. در سطح اول نیازمند یک بازیگر سیاسی باهوش و سیاست‌ورز هستند که از جنس بدنه گفتمانی آنها باشد و همه بدنه ایدئولوژیک بر سر او به وفاق برسند. این فرد علاوه بر اینکه باید از جنس پایگاه گفتمانی عدالت، اصولگرایی و مذهبی باشد، نباید سابقه مخدوشی نیز در ذهن بدنه جامعه چه گفتمانی و چه ایدئولوژیک داشته باشد. علاوه بر این او باید قدرت ارتباط‌گیری با بدنه گفتمانی را نیز داشته باشد و در نهایت باید سیاست‌ورزی عقلانی و حرفه‌ای باشد تا هم بتواند بازی سیاست را به‌درستی ترسیم کند و هم بازیگری خوب در زمین سیاست باشد. سطح دوم نیازهای جریان اصولگرایی فعال شدن بدنه ایدئولوژیک این جریان است؛ جریانی که بتواند تحرکات اجتماعی قوی در بدنه گفتمانی اصولگرایی به راه اندازد. این بدنه ۲ مساله دارد؛ مساله اول آنکه باید از سوی رئوس اصولگرایی به رسمیت شناخته شود و محل رجوع قرار گیرد و تا حد بسیار بالایی جایگزین بدنه فعلی رأس اصولگرایی شود و دوم آنکه به یک وفاق جمعی با کم کردن «مطالبات حداکثری» خود برسد. در این سطح البته نحوه مواجهه با جامعه و استفاده درست از رسانه اهمیت پیدا می‌کند که باید گفت هر آنچه فهم این مساله که امروز «امر اجتماعی» جلوتر از «تحلیل‌های سیاسی» قرار دارد و نحوه مواجهه و نقطه عزیمت همه رفتارها باید از امور اجتماعی باشد نه از عینک سیاسی، نتایج بهتری حاصل می‌شود.

و در نهایت آنچه لازمه تحول اجتماعی است ارتباط با بدنه گفتمانی عدالت و رسمیت بخشیدن به این طبقه و نمایندگی درست آن است. مهم‌ترین نکته در این نقطه «اعتراض» است. طبقه پایین جامعه که مطالبه عدالت دارد و پایگاه اجتماعی و گفتمانی اصولگرایان به حساب می‌آید چه از حیث تاریخی و فکری-گذشته سرخ اباعبدالله و آینده سبز مهدوی- و چه از حیث مطالبه عدالت اجتماعی در مقام اعتراض به وضع موجود قرار دارد و برای به رسمیت شناخته شدن نیازمند آن است که یک نفر بلندگوی او در بیان اعتراض به وضع موجود باشد؛ اعتراضی که منجر به تغییر و بهبود وضع موجود شود.

اشاره

عمر مجلس اول چگونه خاتمه یافت؟

روزنامه مجلس در ۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۷ می‌نویسد: «اکثر نقاط ایران از جمله کرمانشاهان، کرمان و اطراف آذربایجان و خراسان مغشوش است. درگیری شاه و انجمن‌ها که نفوذ تامه‌ای در مجلس دارند گسترش و عمق بیشتری یافته است». در اسفند ۱۲۸۷ گروهی با کمین در مسیر حرکت شاه و پرتاب بمب به سوی اتومبیلش موجب تعمیق و تشدید اختلافات شدند. شاه از ترس اتفاقی مشابه خود را در قصرش محبوس کرد و بدگمانی‌اش افزون شد. مجلس به جای رفع بدگمانی‌های شاه با سنگ‌اندازی در راه دستگیری سوءقصدکنندگان فضا را مسموم‌تر کرد. «محمدعلی‌شاه» خواهان دستگیری بمب‌اندازها بود. او در دستخطی به مجلس از بی‌عملی مجلس در دستگیری مقصران شکایت کرد. در چنین شرایطی انجمن‌ها به صورت علنی اعضای‌شان را مسلح کرده به آنها مشق نظامی می‌دادند که از سویی دیگر فشار بیشتری بر شاه وارد می‌کردند. شاه در ۱۸ خرداد در پیامی مکتوب به مجلس اعلام کرد آزادی ملت را محترم می‌شمارد و برای حفظ نظم و امنیت، بعضی از مفسدان را گرفتار کرده و بعضی دیگر را دستگیر خواهد کرد. در بازارها جار زدند هرکسی دکانش را ببندد آن را غارت خواهند کرد. در ۲۱ خرداد شاه از مجلس خواست ۱۱ نفر را تبعید کند، قانون مطبوعات را جاری سازد، نظامنامه‌ای برای انجمن‌ها تدوین شود که آنها را از مداخله در امور اجرایی منع کند و حمل اسلحه ممنوع شود. مجلس به شاه پاسخ داد که تبعید اشخاص قبل از محاکمه و ثبوت جرم خلاف قانون اساسی است. منع حمل اسلحه هم بعد از برقراری امنیت اشکالی ندارد و با سایر مطالبات شاه موافقت کرد. مجلس تبعید اشخاص را بدون محاکمه خلاف قانون اساسی اعلام می‌کند، در حالی که چند روز قبل از آن شاه را برای تبعید اطرافیانش بدون محاکمه تحت فشار گذاشته بود.راه‌های توافق هر چه بیشتر مسدود می‌شد. انجمن‌های مسلح اطراف مجلس را گرفته و شاه را به خلع از سلطنت تهدید می‌کردند. تبریز و شیراز مدعی شدند اردویی نظامی را عازم تهران خواهند کرد تا شاه را معزول کنند. محمدعلی‌شاه در تهران حکومت نظامی اعلام کرد و قزاق‌ها مردم مسلح را خلع سلاح کردند. شاه تهدید کرد اگر انجمن‌ها اطراف مجلس را تخلیه نکنند، مجلس را به توپ خواهد بست. نمایندگان مجلس از انجمن‌ها خواستند از اطراف مجلس پراکنده شوند. حدود ۱۸۰ انجمن به طور ناگهانی به تحصن خود در مدرسه سپهسالار خاتمه داده و متفرق شدند. ۲۵ خرداد ۴ عراده توپ از میدان توپخانه به باغشاه منتقل شد. در همین روز «میرزاسلیمان‌خان»، مدیر انجمن برادران قزوین را به جرم دادن تفنگ به مجلس شورا دستگیر و به باغشاه بردند. در شهر شایع شد مجاهدین قزوین و رشت عازم تهران هستند. مجلس در ۲۹ خرداد از اعضای انجمن‌ها خواست بدون سلاح در مدرسه سپهسالار جمع شوند. خبرنگار تایمز همان روز گزارش داد هزار نفر نیروی مسلح ملی اطراف مجلس جمع شده‌اند و اعلانات هیجان‌آمیز منتشر و رفتار شاه را تقبیح و تکذیب کرده‌اند. روز ۳۱ خرداد قزاق‌ها در گرفتن اسلحه از مردم جدیت بیشتری به خرج دادند. مجلس تهدید کرد اگر تا فردا اوضاع اصلاح نشود مجلس عالی تشکیل خواهیم داد و تکلیف مردم را روشن می‌کنیم. مجلس همچنین در تلگرافی به انجمن‌های ولایات خواست که اگر قشون دولتی بخواهد به هرجا حرکت کند، ممانعت کنند و مالیات نپردازند. اول تیر شاه وزرا را به مجلس فرستاد و خواهان تسلیم اشخاصی شد که متهم به ایجاد هرج و مرج بودند اما مجلس وزرا را به باد حمله گرفت و خواهان استعفای آنها شد. روز دوم تیر قزاق‌ها مجلس و مدرسه سپهسالار را محاصره کردند. در این روز اعضای انجمن‌ها که در مسجد سپهسالار و خانه «ظل‌السلطان» سنگر گرفته بودند، به دستور آیت‌الله «سیدعبدالله بهبهانی» به سوی نیروی قزاق تیراندازی کردند و تعدادی از آنها را به قتل رساندند. در مراحل اول قزاق‌ها تیر هوایی یا مشقی شلیک کردند. آنها اجازه تیراندازی نداشتند. قزاق‌ها چند توپ باروتی بدون گلوله شلیک می‌کنند. انجمن‌ها تیراندازی را شدت می‌دهند و به سمت قزاق‌ها بمب هم پرتاب می‌کنند و باز هم عده‌ای دیگر از آنها را می‌کشند. سرانجام به قزاق‌ها دستور شلیک داده می‌شود. آنها با توپ به خانه ظل‌السلطان که مقر اصلی انجمن آذربایجان است حمله می‌کنند و مجاهدین را فرار می‌دهند. به سرعت اوضاع به نفع اردوی محمدعلی‌شاه تغییر می‌کند. اعضای انجمن‌ها و نمایندگان مجلس می‌گریزند و قزاق‌ها مجلس و مسجد سپهسالار را تصرف می‌کنند. عده زیادی دستگیر و به باغشاه اعزام می‌شوند از جمله آیت‌الله «طباطبایی» و آیت‌الله «بهبهانی» که به شکلی موهن دستگیر می‌شوند اما پس از رسیدن به باغشاه، محمدعلی‌شاه موقعیت مناسبی برای آنها فراهم می‌کند. عده‌ای دیگر از وکلای مجلس ازجمله «تقی‌زاده» به سفارت انگلستان پناهنده می‌شوند. به این ترتیب اولین مجلس ایران به کار خود خاتمه داد.

منبع: پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز تاریخ معاصر ایران